

## خواجه نصیرالدین طوسی و خدمات علمی ایشان

### ناصر مکاری

ابو جعفر محمد بن محمد بن حسن جهرودی طوسی مشهور به خواجه نصیرالدین طوسی در تاریخ ۱۵ جمادی الاول سال ۵۹۸ هجری قمری در طوس ولادت یافته است. او به تحصیل دانش علاقه زیادی داشت و از دوران جوانی در علوم ریاضی و نجوم و حکمت سرآمد شد و از دانشمندان معروف زمان خود گردید. طوسی یکی از سرشناس ترین و با نفوذترین چهره های تاریخ اسلامی است. علوم دینی و علوم عملی را زیر نظر پدرش و منطق و حکمت را نزد خالویش بابا افضل ایوبی کاشانی آموخت. تحصیلاتش را در نیشابور به اتمام رسانید و در آنجا به عنوان دانشمندی برجسته شهرت یافت. خواجه نصیرالدین طوسی را دسته ای از دانشوران خاتم فلاسفه و گروهی او را عقل حادی عشر (یازدهم) نام نهاده اند.

علامه حلی که یکی از شاگردان خواجه نصیرالدین طوسی می باشد درباره استادش چنین می نویسد:

خواجه نصیرالدین طوسی افضل عصر ما بود و از علوم عقلیه و نقلیه مصنفات بسیار داشت. او اشرف کسانی است که ما آنها را درک کرده ایم. خدا نورانی کند ضریح او را.

در خدمت او الهیات، شفای ابن سینا و تذکره ای در هیئت را که از تألیفات خود آن بزرگوار است قرائت کردم. پس او را اجل مختوم دریافت و خدای روح او را مقدس کند. نصیرالدین زمانی پیش از سال ۶۱۱ در مقابل پیشروی مغولان به یکی از قلعه های ناصرالدین محتشم فرمانروای اسماعیلی پناه برد. این کار به وی امکان داد که برخی از آثار مهم اخلاقی، منطقی، فلسفی و ریاضی خود از جمله مشهورترین کتابش «اخلاق ناصری» را به رشته تحریر درآورد. وقتی که هولاکو به فرمانروایی اسماعیلیان در سال ۶۳۵ پایان داد طوسی را در خدمت خود نگاه داشت و به او اجازه داد که رصدخانه بزرگی در مراغه احداث کند که شروع آن از سال ۶۳۸ بود. برای کمک به رصدخانه علاوه کمک های مالی دولت اوقاف سراسر کشور نیز در اختیار خواجه گذارده شده بود که از عشر (یک دهم) آن جهت امر رصدخانه و خرید وسایل و اسباب و آلات و کتب استفاده می نمود در نزدیکی رصدخانه کتابخانه بزرگی ساخته شده بود که در حدود چهارصد هزار جلد کتب نفیس جهت استفاده دانشمندان و فضلا قرار داده بود که از بغداد و شام و بیروت و الجزیره بدست آورده بودند در جوار رصدخانه یک سرای عالی برای خواجه و جماعت منجمین ساخته بودند و مدرسه علمیه ای جهت استفاده طلاب

دانشجویان.

این کارها مدت ۱۳ سال به طول انجامید تا اینکه ایلخان هلاکوی مغولی در سال ۶۶۳ درگذشت. لیکن خواجه تا آخرین دقایق عمر خود اجازه نداد که خللی در کار آنجا رخ دهد و کوشش بسیار نمود که آن رصد خانه و کتابخانه از بین نرود.

قسمت اعظم ۱۵۰ رساله و نامه های طوسی به زبان عربی نوشته شده است. وسعت معلومات و نفوذ او با ابن سینا قابل قیاس است جز آنکه ابن سینا پزشک بهتری بود و طوسی ریاضیدان برتری. از پنج کتابی که در زمینه منطق نوشته شده است اساس الاقتباس از همه مهمتر است. در ریاضیات تحریرهایی بر آثار اوتولوکوس، آرسناخوس، اقلیدس، آپولونیوس، ارشمیدس، هویسیکلوس، تئودوسیوس منلائوس و بطلمیوس نوشت. از جمله مهمترین آثار اصیل وی در حساب هندسه و مثلثات جوامع الحساب بالتخت و التراب، رساله الشافیه و اثر معروفش کتاب شکل القطاع است که به نوشته های ریگومونتانوس اثر گذارده است.

معروفترین آثار نجومی وی زیچ ایلخانی که در سال ۶۵۰ نوشته شده می باشد و همچنین تذکره فی علم الهیئه است. کتاب تنسوق نامه و کتابهایی در زمینه اختربینی نیز نوشته است. احتمالاً برجسته ترین کار طوسی در ریاضیات در زمینه مثلثات بوده است در کشف القناع عن اسرار شکل القطاع، وی نخستین کسی بود که مثلثات را بدون توسل به قضیه منلائوس یا نجوم توسعه بخشید و هم او بود که برای نخستین بار قضیه جیب را، که رویداد برجسته ای در تاریخ ریاضیات است به روشنی بیان کرد. در نجوم تذکره فی علم الهیئه وی شاید کاملترین نقد بر نجوم بطلمیوسی در قرون وسطی و معرف تنها الگوی ریاضی جدید حرکات سیارات است که در نجوم قرون وسطی نوشته شده است.

این کتاب به احتمال زیاد از راه نوشته های منجمان بیزانسی به کوپرنیک اثر گذاشته است و همراه با کار شاگردان طوسی متضمن تمام تازه های نجومی کوپرنیکی است به استثنای فرضیه خورشید مرکزی آن. نصیر الدین طوسی با اینکه سرو کارش بیشتر در سیاست و اجتماع بوده روشن ترین راه را که برای رسیدن به جهان جاودانی نشان می دهد دیانت است. اگرچه در تمام نوشته های خود دم از استقلال و معرفت می زند اما آشکارا می گوید دانش تنها از ایمان و دین حاصل می شود و حقیقت دانش را دین میداند که تسلی بخش جانها و روان بخش کالدهای افسرده است. طوسی بیشتر به عنوان منجم معروف است و رصدخانه وی یک مؤسسه علمی در تاریخ علم به شمار می رود. کتاب تنسوق نامه او از لحاظ موضوع فقط در مقایسه با مشابهنش یعنی کتاب بیرونی (کتاب الجماهر فی معرفت الجواهر) در درجه دوم اهمیت قرار دارد. طوسی یکی از پیشروترین فلاسفه اسلامی است که تعیّمات مشائی ابن سینا را پس از آن که در طول دو سده در محاق «کلام» قرار گرفته بودند احیاء کرد. او مظهر نخستین مرحله ترکیب تدریجی مکتبهای مشائی و اشراقی است.

اخلاق ناصری وی رایج ترین کتاب اخلاقی بین مسلمانان هند و ایران بوده است. تجرید العقاید او در کلام مبنای الهیات اصولی شیعه دوازده امامی است. طوسی احتمالاً بیش از هر فرد دیگر مایه احیای علوم اسلامی بوده است. گروهی خواجه را برهم زنده وحدت دو ملت عربی و اسلامی می پندارند و می گویند به دست او وحدت عربی در آن زمان پاشیده شد. در حقیقت خواجه در این باب گناهی نداشت و اگر لیاقت خواجه پس از آن همه وقایع و خونریزی به داد مسلمانان نرسیده بود جهان اسلامی امروز چه وضعیتی داشت؟ در سال ۶۷۲ هجری قمری نصیر الدین طوسی با جمعی از شاگردان خود به بغداد رفت که بقایای کتابهای تاراج رفته را جمع آوری و به مراغه بازگرداند اما اجل مهلتش نداد و در تاریخ ۱۸ ذی الحجه سال ۶۷۲ هجری قمری در کاظمین نزدیک بغداد دار فانی را وداع گفت. نصیر الدین طوسی ستاره درخشانی بود که در افق تاریخ مغول درخشید و در هر شهری که پاگذارد آنجا را به نور حکمت و دانش و اخلاق روشن ساخت و در آن دوره تاریخ وجود چنین دانشمندی مایه اعجاب و اعجاز بود.

#### اساتید:

خواجه نصیر الدین از محضر اساتیدی که از محضرشان بهره مند گردیده است عبارتند از:

- 1- از محضر دایی بزرگوارش (نور الدین علی بن محمد شیعی). ( )
- 2- از محضر ریاضی دان معروف آن زمان (محمد حاسب) کسب فیض نموده است.
- 3- آخرین استادی که خواجه در طوس پیش او تلمذ نمود (عبدالله بن حمزه) دایی پدرش بوده است.
- 4- درس فقه و حدیث و رجال را در محضر امام سراج الدین کسب علم نمود.
- 5- فرید الدین داماد نیشابوری دانشمند بزرگ آن عصر بود که خواجه در حضور این استاد اشارات ابن سینا را آموخت.
- 6- کتاب قانون ابن سینا را از قطب الدین فرا گرفته و در نهایت از محضر عارف نامور شیخ عطار نیشابوری بهره مند گردید.
- 7- ابو السادات اسعد بن عبد القادر.
- 8- خواجه نصیر علم فقه را از محضر (معین الدین سالم) فرا گرفته است.
- 9- در موصل از محضر (کمال الدین موصلی) نجوم و ریاضی را آموخت.

#### شاگردان:

شاگردان بسیاری از محضر خواجه کسب علم نموده اند که معروف ترین آنان را می توان : علامه حلی و ابن فوطی یکی از شاگردان حنبلی مذهب را نام برد.

#### گفتار بزرگان:

علامه حلی از شاگردان بر جسته خواجه که از بزرگترین علمای مذهب تشیع است در باره خصوصیات اخلاقی استادش می گوید: خواجه بزرگوار در علوم عقلی و نقلی تصنیفات بسیار دارد و در علوم اسلامی بر طریقه مذهب شیعه کتابها نوشت او شریف ترین دانشمندی بود که من در عمرم دیدم. (ابن فوطی) یکی از شاگردان حنبلی مذهب خواجه نصیر در خصوص اخلاق استادش می نویسد: خواجه مردی فاضل و کریم الاخلاق و نیکو سیرت و فروتن بود و هیچگاه از درخواست کسی دل تنگ نمی شد و حاجتمندی را رد نمی کرد و برخورد او با همه با خوش رویی بود. (ابن شاکر) یکی دیگر از مورخان اهل بیت است که اخلاق خواجه را چنین توصیف می کند:

خواجه بسیار نیکو صورت، خوش رو، کریم، سخی، بردبار، خوش معاشرت، زیرک و با فراست بود و یکی از سیاستمداران روزگار به شمار می رفت. (جرجی زیدان) درباره خواجه چنین می نویسد:

علم و حکمت به دست این ایرانی در دورترین نقطه های بلاد مغول رفت تو گویی نور تابان بود در تیره شامی.

برو کلمن آلمانی در کتاب تاریخ ادبیات راجع به قرن هفتم می نویسد: مشهورترین علما و مؤلفین این عصر مطلقاً و بدون شک نصیر الدین طوسی است. در کتاب تحفه الاحباب محدث قمی، صاحب مفاتیح الجنان، در مورد خواجه نصیر می نویسد: نصیر المله و الدین، سلطان الحکماء و المتکلمین، فخر الشیعه و حجه الفرقه الناجیه استاد البشر و العقل الحادی عشر.

### خصوصیات اخلاقی:

خواجه را نمی توان یک دانشمند محصور در قلم و کتاب به شمار آورد او هرگز زندگی خویش را در مفاهیم و واژه ها خلاصه نکرد آنجا که پای اخلاق و انسانیت به میان می آمد، او ارزشهای الهی و اسلامی را بر همه چیز ترجیح می داد خواجه از زندان نفس و خود خواهی رها گشته بود زندانی که با علم و دانش نتوان از آن بیرون آمد بلکه رهایی از آن ایمان به خداوند متعال و تقوا و عمل صالح لازم دارد با وجود اینکه بیش از هفت قرن از عصر خواجه می گذرد ولی هنوز سخن او، رفتار او و دانش او، زینت بخش مجالس و محافل اهل علم و دانش می باشد.

### فعالیت:

چندی از فتح بغداد نگذشته بود، که هلاکو خواجه را به ساختن رصد خانه تشویق کرد هلاکو کلیه موقوفات را به خواجه واگذار کرد تا 110 آنها را به مصرف رصد خانه برساند. خواجه به امر هلاکو، مشاهیر، حکما و منجمان را به مراغه احضار کرد رصد خانه مراغه در سال 656 هـ ق، آغاز و در سال 672

ه.ق، به اتمام رسید در این رصد خانه از ابزار نجومی که از قلعه الموت و بغداد آورده بودند استفاده گردید خواجه توانست کتابخانه عظیمی در آنجا تأسیس کند تعداد کتب آن را بالغ بر چهار صد هزار جلد نوشته اند.

### دوران بازگشت به وطن:

خواجه در بین راه بازگشت به وطن از شهرهای مختلف عبور کرد و به نیشابور رسید، نیشابور در آن زمان چند بار مورد هجوم قرار گرفته بود و شهر در دست مغولان بود. خواجه بعد از نیشابور به طرف طوس زادگاه خویش ادامه مسیر داد و از آنجا خود را به قاین رساند تا بعد از سالها به دیدار مادر و خواهرش موفق شود مدتی در قاین اقامت کرده و به تقاضای اهل شهر امام جماعت مسجد شهر را قبول و به مسائل دینی مردم رسیدگی کرد و اطلاعاتی نیز درباره قوم مغول به دست آورد. خواجه در سال 628 هـ ق، در شهر قاین با دختر فخر الدین نقاش پیمان زناشویی بست و به این ترتیب دوره ای دیگر از زندگی پر فراز و نشیب خواجه آغاز گردید.

بعد از چند ماه سکونت در شهر قاین از طرف محتشم قهستان به نام ناصر الدین که مردی فاضل و کریم و دوست دار فلاسفه بود دعوت به قلعه شد او به اتفاق همسرش به قلعه اسماعیلیان رهسپار گردید. قلعه های اسماعیلیه بهترین و محکم ترین مکان در برابر حمله مغولها بود.

در این مدت که خواجه نصیر در قلعه قهستان بود بسیار مورد احترام و تکریم قرار می گرفت و آزادانه به شهر قاین رفت و آمد داشته و به امور مردم رسیدگی می نمود در همین زمان بود که به درخواست میزبان کتاب (طهاره الاعراق) ابن مسکویه را از عربی به فارسی ترجمه کرد و نام آن را اخلاق ناصری (به نام میزبان خود) نهاد.

خواجه نصیر حدود 26 سال در قلعه های اسماعیلیه به سر برد و در این مدت دست به تألیف و تحریر کتابهای متعددی زد از جمله شرح اشارات ابن سینا، اخلاق ناصری، رساله معینیه، مطلوب المومنین، روضه القلوب، رساله تولی و تبری و ... خواجه در این دوره از زندگانی پر ماجرای خویش از کتابخانه های غنی اسماعیلیان بهره ها برد و به علت نبوغ فکری و دانش و آرایش معروف و سرشناس گشت.

مغول بیشتر ممالک اسلامی را به اطاعت خود در آورده بود ولی اسماعیلیه و بنی عباس هنوز در قدرت بودند در حالی که سران مغول در فکر یورش به بغداد، مقر بنی عباس، بودند اسماعیلیه ظلم و ستم را از حد گذرانده و فساد آنقدر شدت پیدا کرده بود که کسی طاقت نداشت تا جایی که قاضی شمس الدین قزوینی که عالم و مورد اعتماد مردم قزوین بود از ستم فزون از حد اسماعیلیه به (قا آن) نوه چنگیز خان شکایت برده و طلب کمک نمود تا اینکه (قا آن) برادر کوچک خود هلاکو خان را مأمور سر کوبی قلعه های

اسماعیلیه کرد.

هلاکو خان در سال 651 هـ ق، با 12000 نفر روانه قهستان شد نماینده ای پیش (ناصر الدین) گسیل داشته و او را به قبول اطاعت از خود فرمان داد ناصر الدین که در این زمان پیر و ناتوان شده بود به نزد هلاکو رفت و تسلیم گردید هلاکو هم او را محترم شمرد و به حکومت شهر تون (فردوس کنونی) فرستاد با تسلیم شدن ناصر الدین عملاً شکستی در جبهه اسماعیلیه رخ داد و مغولان قلعه ها را یکی پس از دیگری تسخیر کردند.

خواجه نصیر با اطلاع از این جریان دانست که هلاکو مرد خونریزی نیست چون که ناصر الدین را دولت دیگر بخشیده سپس هلاکو دو نماینده نزد (خورشاه) فرستاد و او را به تسلیم شدن خواند، خورشاه با مشورت و صلاح دید خواجه حاضر به قبول اطاعت شد خواجه مذاکراتی با هلاکو داشت و ضمن آن گفت پادشاه نباید از قلعه ها نگران باشد چونکه دلایل نجومی چنان نشان می دهد که دولت اسماعیلیه در حال سقوط است پیش بینی خواجه درست بود روز شنبه اول ذیقعده سال 654 هـ ق، با تسلیم شدن خورشاه نقطه پایان بر حکومت اسماعیلیان در ایران گذاشته شد و از آن پس جز نامی از اسماعیلیان در تاریخ باقی نماند خان مغول خواجه را که در جلوگیری از خونریزی و تسلیم شدن خورشاه نقش بسزایی داشت با احترام پذیرفت و از او تجلیل فراوانی نمود.

آثار فراوانی از خواجه به یادگار مانده که به برخی از آنها اشاره می گردد:

۱. تجریدالعقاید

۲. شرح اشارت بو علی سینا

۳. قواعد العقاید

۴. اخلاق ناصری یا اخلاق طوسی

۵. آغاز و انجام

۶. تحریر مجسطی

۷. تحریر اقلیدس

۸. تجریدالمنطق

۹. اساس الاقتباس

۱۰. ذیح ایلخانی

۱۱. آداب البحث

۱۲. آداب المتعلمین

۱۳. روضةالقلوب
۱۴. اثبات بقاء نفس
۱۵. تجرید الهندسه
۱۶. اثبات جوهر
۱۷. جامع الحساب
۱۸. اثبات عقل
۱۹. جام گیتی نما
۲۰. اثبات واجب الوجود
۲۱. الجبر و الاختیار
۲۲. استخراج تقویم
۲۳. خلافت نامه
۲۴. اختیارات نجوم
۲۵. رساله در کلیات طب
۲۶. ایام و لیالی
۲۷. علم المثلث
۲۸. الاعتقادات
۲۹. شرح اصول کافی
۳۰. کتاب الكل

### روزگار خواجه نصیر:

سده هفتم هجری بدون شک سخت ترین ایام تاریخ ایران است، چه این مصادف با ترکتازی و حمله قوم خونخوار و بی رحم مغول بر بلاد اسلامی، به ویژه ایران است. علت‌های عمده این حمله را حتماً در کتابهای تاریخ خواننده آید و چون اینجا مقصود نگارش تاریخ نیست از ذکر وقایع و رویدادهای تاریخی تن می زنیم و فقط چند علت برجسته را که با مقصود ما ارتباط دارد، ذکر می کنیم.

چنگیز خان هنگامی به خیال لشکرکشی به ایران افتاد که سلطان محمد خوارزمشاه (در گذشته 616 ه.ق) در ایران حکومت می کرد. این پادشاه البته پادشاهی لشکرکش و جنگ آزموده بود، در تحمل سختیها بسیار طاقت داشت و چندان فریفته عیاشی و خوشگذرانی هم نبود، بلکه بیشتر ایامش به مجالست اهل علم و مناظره با فقیهان می گذشت، تا حدودی به اصلاح حال مردم و وضع مملکت هم بی اعتنا نبود.

اما امیرانی که در بلاد داشت غالباً نالایق و خودسر و نافرمان بودند از قبیل حاکم اُترار یا فاراب که همه سفیران چنگیز را کشت و اموالشان را به غنیمت برداشت و یکی از علل مهم خشم و لشکرکشی چنگیز را فراهم آورد. ثانیاً: مادر این سلطان که ترکان خاتون نام داشت در تمام کارهای کشور دخالت مستقیم می کرد و حتی در انتخاب ولیعهد هم اجازه به سلطان محمد نمی داد و در این راه آن زن مستبد بر طبقه روحانیون اتکا تمام داشت.

ثالثاً: هم سلطان محمد و هم مادرش بی رحم و ستمکار بودند و وقتی ممالک عظیمی را تسخیر می کردند، به جای حسن سلوک و دلجویی و مهربانی و خوشرفتاری، با مردم سخت می گرفتند و بیش از پیش شعله های عصبان و نافرمانی را در دل های آن بیچارگان برمی افروختند.

رابعاً: بین امیران و رؤسای قشون سلطان محمد خوارزمشاه همواره نزاع و ستیزه و دشمنی حکمفرما بود و غالباً همدیگر را به بددینی و بستگی به اسماعیلیان متهم می کردند، برخی از این گروه با خود خوارزمشاه هم میانه خوبی نداشتند و چند بار هم درصدد کشتن او برآمدند و چند تنشان خدمت خوارزمشاه را ترک گفتند و به اردوی چنگیز پیوستند.

خامساً: پس از نبرد که سپاهیان خوارزمشاه در حدود سال 612 با لشکریان پسر چنگیز (جوجی) کردند و اول بار بود که با مغول روبرو شدند، چنان مرعوب شجاعت و دل آوری سپاه دشمن شدند که پس از مراجعت از سمرقند پیوسته از آنها یاد می کردند.

در هر حال مغولان به ایران آمدند و کارهایی کردند که حمله تازیان را در اواخر ساسانیان از یاد برد و خرابکاریها و قتل و نهب و غارت را به نهایت رسانیدند. تنها قسمتی از ایران که در این ایام، پایکوب سمند جور و غارت و چپاول مغولان خونخوار نشد، جنوب ایران است که در دست اتابکان فارس قرار داشت. سعدی اشاره به همین مطلب کرده آنجا که در مدح اتابک ابوبکر بن سعد گوید:

سکندر به دیوار روین و سنگ / بکرد از جهان راه یأجوج تنگ

ترا سد یأجوج کفر از زر است / نه روین چو دیوار اسنکدر است (2)

با همه این اوصاف، شگفت است اگر بگوییم که همین سده هفتم، یکی از بهترین ایامی است که نوابغ و بزرگان علم و حکمت و تاریخ و نقاشی و شعر ایران در آن به عرصه هستی رسیده اند، مولوی بلخی و شیخ سعدی و خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی و عطاملک جوینی و حمدالله مستوفی و خواجه حافظ شیرازی و دیگران در همین روزگار تار و ظلمانی به وجود آمده اند و بدون شک بزرگ ترین نماینده حکمت و ریاضی و اخلاق در این سده، خواجه ابوجعفر نصیرالدین محمدبن محمدبن حسن طوسی ملقب به استاد بشر است.

**زندگی خواجه نصیر:**

خواجه در سال 597 هجری و 1201 میلادی در طوس خراسان زاده شد و در 672 هجری و 1274 میلادی در بغداد مرد و در مشهد کاظمین پای قبر امام موسی الکاظم (علیه السلام) دفن شد، قاضی نورالله شوشتری و برخی دیگر از همان گروه نقل کرده اند که: وقتی دید بیماری دیگر علاج ندارد، درباره دفن و کفن خویش با یاران و نزدیکانش مذاکره کرد، گفتند: مناسب آن است که در جوار حضرت علی دفنش کنند. او گفت مرا شرم آید که در جوار این امام بمیرم و از آستان او به جای دیگر برده شوم. پس از مرگ بر وصیت او رفتند و در کاظمین دفنش کردند و در جلوی لوح مزارش این آیه را نقش کردند که: «و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید = و سگشان دو دست خویش بر درگاه گشاده است.»

اصل خواجه از جهرود [= چاه رود] قم بوده و چون نیاکانش به طوس رفته و در آنجا توطن اختیار کرده بودند، خواجه هم آنجا از مادر بزاد و از این رو «طوسی» مشهور گشت.

پدر خواجه «محمدبن حسن» خود از فقیهان فرقه امامیه و از محدثان معروف طوس بود و همو بود که مبادی صرف و نحو و اشتقاق و اقسام علوم ادبی و قرآن مجید را به پسر هوشمند خویش تعلیم کرد، پس از چندی خواجه پیش خال خویش به اکتساب منطق و مبانی علوم عقلی پرداخت. همچنین گفته اند جزء سوم از کتاب الغنیه ابی المکارم بن زهره الحلبي را پیش معین الدین سالم بن بدران المازنی المصری خواند و در سال 619 هجری از او اجازه یافت.

خواجه پس از آنکه در طوس پیش خالوی خویش مقدمات حکمت و حساب و هندسه و جبر را تعلیم گرفت، برای تکمیل معلومات در اوایل جوانی رهسپار نیشابور شد. نیشابور تا روزگار خواجه با وجودی که چندین بار مورد تهاجم و تاخت و تاز قرار گرفته بود به ویژه در حمله غزان خرابی بسیار بدان راه یافته بود، باز هم از مهم ترین مراکز علم و حکمت به شمار می رفت. خواجه تازه کسب علم و دانش در نیشابور آغاز کرده بود که مغولان بسان بلایی آسمانی سر رسیدند و مدتی شهر در محاصره مغولان ماند و اهالی نیشابور مقاومت کردند و در این واقعه داماد چنگیز تغاجار نویان در اثر تیر یکی از محصوران به قتل رسید. سرانجام در دهم صفر 618 هجری مغولان نیشابور را فتح کردند و وارد آن شهر شدند. دختر چنگیز که زن همین تغاجار بود از فرط خشم دستور داد هر کس که در آن شهر بازمانده بکشند و نیز حکم شد آن شهر را چنان ویران کنند که در آنجا بتوان زراعت کرد و حتی سگ و گربه آن شهر را هم زنده نگذارند، مغول چنین کردند و هفت شبانه روز بر نیشابور ویران آب بستند و در سراسر آن جو کاشتند و کار بدانجا رسید که به تعبیر یکی از دانایان «دیواری از آن شهر برپای نماند.»

در ضمن خرابی نیشابور مغولان آبادیهایی را هم که به مناسبت قبر امام علی بن موسی الرضا (در گذشته ی 203 ه.ق) و هارون الرشید (در گذشته 193 ه.ق) مورد توجه مسلمانان بود به باد غارت و انهدام دادند.

در نیشابور خواجه به محضر فریدالدین داماد نیشابوری رسید و کتاب اشارات ابن سینا را از او استماع کرد. این فریدالدین شاگرد صدرالدین سرخسی است و او از شاگردان افضل الدین غیلانی و او شاگرد ابوالعباس لوکری صاحب کتاب بیان الحق است و همو بود که علوم حکمی را در خراسان انتشار داد، این لوکری هم از شاگردان بهمنیار مرزبان آذربایجانی بوده که از شاگردان برجسته ابن سینا بوده است، بدین ترتیب خواجه به پنج واسطه شاگرد ابن سینا می شود.

### خواجه نصیر در دژ اسماعیلیان (زندانی سیاسی)

چون نیشابور مورد تاخت و تاز و نهب و غارت قرار گرفت، هر کس که می توانست به فکر چاره برآمد و از آنجا کوچ کرد و خود و زن و فرزند را از ورطه بلا خلاص کرد. خواجه نیز در این میان حیرت زده و سرگردان و مبهوت پی مأمنی می گشت، قضا را محتشم قهستان ناصرالدین عبدالرحیم بن ابی منصور اسماعیلی او را به قهستان دعوت کرد و در اکرام و احترام او بسیار کوشید. به دستور همین ناصرالدین محتشم قهستان بود که خواجه کتاب الطهاره ابن مسکویه رازی (در گذشته 421 ه.ق.) را از عربی به فارسی ترجمه کرد و به نام همو «اخلاق ناصری» نامید.

خواجه در اثنا اقامت خویش در قهستان قصیده ای در مدح مستعصم خلیفه عباسی ساخت و با نامه ای به بغداد فرستاد، ابن العلقمی (وفات 656 ه.ق) وزیر مستعصم که آوازه فضل و کمال خواجه را شنیده بود و نزدیکی او را به خلیفه به صلاح خود نمی دانست، صورت این حال را به ناصرالدین محتشم اطلاع داد و او از این معنی بدگمان شد و خواجه را به قلعه الموت قزوین نزد خداوند علاءالدین محمدبن حسن (618-653) برد و به حکم همو خواجه در آنجا ماند و پس از آن در قلعه (میمون دژ) از قلاع رودبار الموت می زیست و پیش رکن الدین خورشاه آخرین پادشاه اسماعیلی اقامت داشت تا آنکه هولاکو خان مغول در سال 654 قلاع اسماعیلی را فتح کرد و خورشاه تسلیم او شد.

خواجه در قلاع اسماعیلیان همچون زندانی سیاسی نگاهداری می شده در این مدت از جمله کارها که انجام داد شرح کتاب «اشارات» ابن سینا است، در مقدمه این کتاب می گوید:

«بیشتر این کتاب را در حال سختی نوشتم که سخت تر از آن ممکن نباشد و اغلب آن را در روزگاری پریشانی فکر نگاشتم چنان که پریشان تر از آن پیدا نشود، بلکه در روزگاری که هر جزء آن ظرفی برای غصه و عذاب دردناک و ندامت و حسرت بود، زمانی نگذشت که دیدگانم اشک نریزد و دلم پریشان نباشد و زمانی برنیامد که دردهایم افزون نگردد و غمهایم دو چندان نشود و شاعر فارسی چه نیکو گفته است:

بگردا گرد خود چندانکه بینم بلا انگشتی و من نگینم...»!

برخی از اصحاب تاریخ گفته اند: «فتح قلاع اسماعیلیه به دلالت خواجه نصیر بود که وزیر مطلق صاحب دعوت

ملاحظه بود و مکانت او پیش ملاحظه به مثابتی بود که اگر او را دستور کاینات گفتندی، میسر گشتی”.

### ابتکاری نبوغ آمیز برای تأسیس رصدخانه:

هولاکو شهرت خواجه را در حکمت و ریاضی شنیده بود و مهارت خواجه در بستن زیج و رصد حتی تا اقصای مغولستان نیز رسیده بود چنان که «منگوقاآن» از برادرش هولاکو خواست تا در آنجا رصدخانه ای ایجاد کند ولی به سبب برخی پیش آمدها هولاکو خواجه را در ایران نگاه داشت و چون خود او به نجوم و احکام آن بسیار اعتقاد داشت و در هر کار با منجمان رأی می زد و به احکام آنها به کارها اقدام می کرد، بر آن شد که در ایران رصدخانه ای دایر کند.

در سال 657 خواجه را به این مهم نامزد کرد و دستور داد در مراغه رصدی انشأ کند و در این راه تمام اوقاف ممالک ایلخانی را تحت اختیار خواجه قرار داد و خواجه دوبار - یکی در سال 662 و دیگری کمی پیش از فوت خویش - به بغداد رفت تا امور اوقاف را تحت نظر بگیرد و پس از وضع مخارج و مستمریات مازاد آن را برای انجام عمل رصد ضبط کند و در ضمن این سفرها آنچه کتاب و آلات رصدی برای کار خود لازم می دانست از اطراف جمع کند و هولاکو و پس از او اباقا نیز در تهیه اسباب این امر و جلب دانشمندان می کوشیدند تا زیج مراغه به انجام رسید و خواجه خلاصه اعمال و رصدهای خود و یارانش را در کتاب «زیج ایلخانی» مدون کرد.

برخی از مورخان گفته اند که بستن (تأسیس) رصد مراغه به فکر خود خواجه بود و سالها پیش از آنکه به خدمت هولاکو برسد در این اندیشه بود که هر وقت اقتضا کند و زمان یابد و وسایل فراهم شود به این کار اقدام کند، نهایت آنکه چون در روزگار هولاکو این آرزو را ممکن الحصول دید او را بر این کار برانگیخت. گویند هولاکو گفت: «فایده این کار چیست؟» آیا آنچه آمدنی است و مقدر است که بشود با بستن رصد و دانستن حرکات کواکب می توان از آنها جلوگیری کرد؟ خواجه گفت جواب را با مثلی ادا کنم، آن گاه از ایلخان درخواست کرد که یک دو نفر بر بلندی که نزدیک آن مکان بود برآید و از آنجا یک طشت مسین بزرگ فرواندازد به نحوی که مردم آن را ندانند، هولاکو این کار را انجام داد، کسی را مأمور کرد که بر پشت بام رود و آن طشت را بیندازد، از افتادن طشت آوازی سخت ترسناک و هول انگیز پدیدار گشت و مردم به هم برآمدند و وحشت همه جا را فراگرفت و جمعی بی هوش گشتند. اما خواجه و هلاکو که از سبب آن امر آگاه بودند نهراسیدند. پس خواجه گفت: اگر علم نجوم را هیچ فایده نیست این فایده را دارد که اگر کسی از اوضاع و احوال فلکی آگاه باشد، زمان ظهور حوادث ترسی که در مردمان غافل و نادان به وجود می آید، در او پدید نمی آید. هولاکو چون این طور دید خواجه را به بستن رصد امر داد و فرمود که ساختمان آن را آغاز کند. (3)

خواجه در این عمل مددکار و دستیاران چند داشت که مهم ترین آنها فخرالدین مراغی، فخرالدین اخلاطی، نجم

الدین دبیران و مؤیدالدین عرضی بودند که خواجه خود از آنها نام برده است. غیر از این عده که برشمردیم گروهی از دانشمندان و منجمان هم در این کار با خواجه مشارکت داشته اند که نام چند تن از ایشان را ذکر کرده اند که اهم آنها عبارتند از: رکن الدین استرآبادی، محیی الدین مغربی، قطب الدین شیرازی، شمس الدین شیروانی، کمال الدین ایجی، نجم الدین اسطرلابی، قومنجی [تومه جی] چینی، ملقب به سینک سینک؛ که خواجه رشیدالدین آن را به عارف ترجمه کرده است و چند تن دیگر. (4)

بنای رصد در سالی تمام شد که خواجه در آن سال وفات یافت (672). بنابراین بنای این رصدخانه 15 سال وقت خواجه را گرفت.

بزرگواری خواجه در این کار بزرگ تنها مربوط به قدرت علمی او نیست، چه اگر این کار را هم نمی کرد دانش و معرفت خواجه بر دانشمندان آشکار و معلوم بوده و هست، بلکه در آن است که با چه مهارت و استادی و متانت و سخنان حکیمانه در عقل هولاکو رسوخ کرد و آن خون آشام بدکردار را واداشت که به جای خرابکاری و کشتار خلق خدا به اصلاح امور اجتماعی و پیشبرد فرهنگ و فنون بپردازد و از کسی که مظاهر تمدن را خراب می کرد شخصی بسازد که کاخ تمدن را برافرازد و در پیشبرد و ترقی دادن علم سر از پا نشناسد.

خواجه سرانجام کار را به جایی رسانید که هولاکو را برانگیخت تا شخصی به بلاد عربی بفرستد و دانشمندانی را که از ترس مغول و حمله خرابکارانه آنها فرار کرده بودند و به اربل و موصل و جزیره و شام رفته بودند، تشویق کند و آنها را به ایران بازگرداند و نیز از دانشمندان آن بلاد گروهی را به مراغه بیاورد. هولاکو برای این کار «فخرالدین لقمان بن عبدالله مراغی» را نامزد کرد و این مرد، شخصی هوشمند و زیرک بود و با حسن تدبیر توانست مبلغی خلق را که به بلاد عربی رفته بودند به شهرهای خودشان بازگرداند و بدین وسیله کار خود را نیک انجام دهد و برگردن دانش و معرفت حقی داشته باشد. (5)

هولاکو مانند سایر شاهزادگان مغول شتابکار بود و می خواست که کار رصد به زودی پایان یابد و از این جهت به خواجه و همکارانش فرمان داد که کار خود را زود انجام دهند. از این رو، کار آن چنان که خواجه می خواست نشد. خود خواجه در مقدمه «زیج ایلخانی» به این مطلب اشاره کرده و می گوید، «رصد به کمتر از سی سال که دور این هفت ستاره تمام شود نتوان ساخت و اگر بیشتر از سی سال به آن کار مشغول باشند بهتر و درست تر باشد. ولیکن پادشاه ما که بنیاد رصد آغاز فرمود، فرمود که جهد کنید تا زودتر تمام کنید و فرمود که مگر به دوازده سال ساخته شود. ما بندگان گفتیم: جهد کنیم اگر روزگار وفا کند.» (6)

### کتابخانه مراغه با 4000 هزار کتاب:

از کارهای بزرگ دیگر خواجه این است که در محل رصد مراغه کتابخانه بزرگی احداث کرد و بنا به فرمان هولاکو کتابهای نفیس و سودمند بسیاری که از بغداد و دمشق و موصل و خراسان غارت شده بود و در کار

رصد خواجه هم لازم بود به آن کتابخانه آورده شد. خود خواجه مأمورانی به اطراف بلاد می فرستاد که هر جا کتب علمی بیابند خریداری کنند و برای او بفرستند و خود هر کجا به کتاب مفید و نفیسی برمی خورد و در مسافرتها به نظرش می رسید همه را می خرید و در این کار چنان کوشش داشت که به عقیده برخی از مورخان چهارصد هزار = 000,400 کتاب در کتابخانه مراغه گردآمده بود. (7)

### وزارت خواجه نصیرالدین:

گذشته از احترام و عزتی که خواجه در دستگاه ایلخانی داشت، به نظر برخی از مورخان خواجه وزارت هولاکو را نیز به عهده داشته است، خوانساری در روضات الجنات و «ابن شاکر» در فوات الوفيات به این امر تصریح کرده اند، سبکی نیز در طبقات الشافیه همین قول را آورده است. ولیکن همه وزارت او را مطلق نمی دانند بلکه می گویند: خواجه، وزارت هولاکو را داشت بدون اینکه دخالتی در اموال بکند، ولیکن چنان عقل او را ربوده بود و بر او مسلط شده که هولاکو سوار نمی شد و مسافرت نمی کرد و دست به کاری نمی زد مگر وقتی که خواجه تعیین می کرد...» (8) و این قول به نظر درست تر می آید چه به آنکه خواجه در پیش هولاکو مقرب تر از همه بوده و عظمت و احترام فوق العاده داشته از هیچ مأخذی به صراحت بر نمی آید که او وزارت هولاکو را به آن معنی که در خرج و دخل و عزل و نصب مستقیماً دستی داشت باشد پذیرفته باشد بلکه اگر در اموری از او مشورت می خواستند آنچه موافق مصلحت بوده اظهار می داشت و با فراست و کیاستی که داشت در حل و فصل امور هولاکو را یاری می کرد و بیشتر اوقات خویش را به کار ترجمه و تألیف و تصنیف کتب و افاده طالبان می گذرانید.

برخی از مورخان که وزارت خواجه را مطلق و مسلم پنداشته اند، شاید از این راه بوده که دیده اند، ایلخان مغول تمام اوقاف ممالک پهناور اسلام را در اختیار او گذارده بود تا ده یک آن را صرف مخارج و لوازم رصد و ساختن رصدخانه کند. به هر حال اگر خواجه در دربار ایلخان مذکور سمت رسمی وزارت نداشته در عمل از همه وزیران اقتدار و سیطره و جبروت بیشتر داشته است.

### مذهب خواجه و دشمنان او:

دانشمندان و اصحاب تاریخ شک ندارند در اینکه خواجه شیعی مذهب بوده است و بیشتر براین اند که دوازده امامی بوده است و در اغلب کتابهای کلامی خود به دوازده امام و وجوب عصمت آنها اشارت داد. (9)

و همو رسالات ویژه ای در این باره پرداخته که از آن جمله رساله الفرقه الناجیه و رساله فی حصر الحق بمقاله الامامیه که به فارسی نگاشته است و نیز کتاب الاثنی عشریه و رساله فی الامامه را می توان نام برد. (10)

در شرح حال او دیدیم که او فقه را نزد چند تن از فقیهان شیعه خواند که معین الدین مصری (در گذشته 629

ه'ق) و کمال الدین میثم بحرانی (در گذشته 648 ه'ق) از آن جمله اند. نیز چون به بغداد می خواست رفتن، در مجلس رئیس فقهای شیعه یعنی، نجم الدین معروف به محقق حلی (در گذشته 676 ه'ق) صاحب کتاب شرایع الاسلام حاضر شد و او را گرامی داشت و در مبحث تیاسر که در بیان قبله اهل عراق است با او بحث کرد و پرسشهایی انجام داد.

خواجه تنها از نظر اعتقاد شیعی نبود، بلکه در عمل هم به روح تشیع پای بند بود و در ضمن اشعاری که از او نقل شده، شعری به چشم می خورد که مضمونش این است:

"اگر کسی تمام صالحات را انجام دهد و همه پیامبران مرسل و اولیاً را دوست بدارد، همواره بدون ملامت روزه بگیرد و شبها را به قصد عبادت نخوابد و به هیچکس آسیبی نرساند و تمام یتیمان را لباس دیبا بپوشاند و آنان را نان و عسل بدهد و در میان مردم به نیکی به سر برد و از گناه و لغزش برکنار بماند، روز حشر به هیچ روی سودی نبرد، اگر دوستدار علی نباشد."

روی این اصل، گروهی از عالمان اهل سنت و برخی مورخان بر این رفته اند که چون خواجه شیعی متعصب بوده و خلفای عباسی را غاصب خلافت آل علی می دانسته از این رو، ایلخان مغول را بگرفتن بغداد و کشتن خلیفه برانگیخته است و برخی از علما سنی، به ویژه حنبلیان، در بدگویی از خواجه کار را به وقاحت و بی ادبی رسانده اند. ابن تیمیه حنبلی (در گذشته 728 ه'ق) رساله ای در رد نصیری که - فرقه ای از غلاة شیعه و از پیروان «محمد بن نصیر نمیری» هستند- نوشته، می گوید: «... قوم مغول وارد بلاد اسلام شدند و خلیفه را کشتند و این کار جز به یاری و معاونت این گروه صورت نگرفت، زیرا مرجع و مقتدای آنها نصیرالدین طوسی بود که در الموت وزارت ملاحظه را داشت و همو بود که هولاکو را به کشتن خلیفه اسلام واداشت... ظاهر مذهب این گروه رفض و باطنش کفر صریح است.»

### خواجه نصیر؛ ملحد ملاحظه!

ابن قیم (در گذشته 751 ه'ق) که شاگرد ابن تیمیه بود، دشمنی و عناد با خواجه را به مرز وقاحت رسانیده و درباره آن بزرگوار از هیچ افتزایی پروا نکرده است. می گوید:

"...چون نوبت به یاور شرک و کفر و وزیر ملحد ملاحظه نصیر طوسی رسید که وزارت هولاکو یافته بود، خویش را از پیروی رسول و اهل دین او بر کنار داشت و آنان را عرضه تیغ گردانید تا از ملحدان اسماعیلی خلاص گشت و همو بود که خلیفه و قضاة و فقیهان و محدثان را به قتل رسانید و فیلسوفان را زنده نگاه داشت که برادران او بودند و منجمان و طبیعت شناسان و جاودان را گرامی داشت و اوقاف و مدارس و مساجد و اسلام و مواجب آنها را فسخ کرد و مخصوص خود و یارانش کرد. او در کتابهای خود قدم عالم و بطلان معاد و انکار صفات پروردگار جهانیان را، از علم و قدرت و حیات و سمع و بصر... نصرت کرد و گفت:

خدا نه در داخل عالم است و نه در خارج آن و بالای عرش پروردگاری نیست که پرستیده شود... برای ملاحظه مدارس ساخت و خواست تا «اشارات» امام ملحدان ابن سینا را جای قرآن قرار دهد! ولیکن نتوانست و گفت: این قرآن خواص است و آن قرآن عوام است و همو خواست تا نماز را تغییر دهد و به دو نماز بازگرداند. ولیکن این کار را هم نتوانست؛ در آخر کار جادویی بیاموخت و خود ساحر شد و بتان را عبادت می کرد...! شهرستانی در کتاب المصارعه با ابن سینا گلاویز شد و قول او را راجع به قدم عالم و انکار معاد جسمانی و نفی علم پروردگار و قدرت او و برخی مسائل دیگر ابطال کرد، این نصیرالحاد به یاری ابن سینا برخاست و کتاب شهرستانی را نقض کرد و کتابی پرداخت به نام مصارعه المصارعه ما هر دو کتاب را دیدیم، نصیر طوسی در آنجا این اصل را تأیید می کرد که خدا آسمانها و زمین را در شش روز نیافرید و او چیزی نمی داند و به قدرت و اختیار خویش کاری نمی دهد و مردگان از گور بر نمی خیزند..."

**سبکی در یک جا همین نظر را در مورد خواجه ابراز داشته و سپس می گوید:**

"به هولاکو گفته شد که اگر خون این خلیفه ریخته شود جهان به شیون و زاری برخیزند و سبب خراب دیار تو می شود، چه پسر عموی رسول و خلیفه خدا در زمین است. پس شیطان مبین نصیرالدین طوسی حکیم برخاست و گفت: کشته می شود به نحوی که خونش بر زمین ریخته نشود! و این نصیرالدین سخت ترین مردم بر مسلمانان بود! پس خلیفه را در نمد پیچیدند و لگدمالش کردند تا جان داد."

**سرزنشهای شیخ مرتضی انصاری:**

از مخالفان دیگر خواجه یکی دیگر شیخ مرتضی انصاری (در گذشته 1281 ه.ق) است که در کتاب مکاسب ضمن بحث فقهی داستانی از یک آسیابان و خواجه نقل می کند و در پایان از زبان خواجه نقل می کند که وی چون جهل خویش را دریافت کتاب خود را ورق ورق به آب شست! و اینکه خلاصه آن داستان: "وقتی خواجه از شهری به شهری سفر می کرد و یکی دو کتاب از آن خود و دیگران را که در نجوم و هیئت و ریاضی نوشته اند، با اسطرلاب خود همراه داشت. وقتی غروب به آسیابی رسید، فصل بهار بود و هوا خوش و ملایم. کیسه ای را که همراه داشت در کنار آسیا بر زمین نهاد و جایی پهن کرد تا بخوابد. در همین حال آسیابان سالخورده ای از آسیا بیرون آمد و چون خواجه را دید، پس از سلام رو به خواجه کرد و گفت: -گمان دارم که امشب باران می آید؛ از این رو، بهتر این است که تو کیسه و باروبنه خود به درون آسیا بکشی و شب ایمن بخسبی."

خواجه از آسیابان سپاسگزاری کرد و گفت: هوای بیرون دلکش است و با این حال، خوابیدن در آسیا و شنیدن صدای یکنواخت آن روا نیست، من همین بیرون می خوابم.

پیرمرد دوباره گفت:

من یقین دارم که امشب باران خواهد آمد و تو نیمه شب به آسیا پناهنده خواهی شد و چون من در را استوار بسته ام و گوشم نیز سنگین است، تو نخواهی توانست به اندرون بیایی. خواجه به پشت گرمی دانش خود، اسطرلاب بیرون کشید و در اختران خیره شد و تقویم را دید و دریافت که هیچ کدام دلالت ندارد بر اینکه آن شب بارانی بیاید. از پیرمرد عذر خواست و پیر هم دیگر اصراری نکرد و به آسیا رفت و در را استوار بیست.

پاسی از شب نگذشته بود که آسمان دگرگون شد و ابرها پدید آمد و بارانی سخت تند باریدن گرفت. خواجه بی درنگ خود را به آسیا رسانید و هر چه به در زد جوابی نشنید. تا پگاه زیر باران و سرما ماند. صبحگاهان چون پیرمرد در آسیا بگشاد و بیرون آمد و خواجه را باران زده دید خندید و گفت: ای جوان، به سخن من گوش فراندادی و اینک پاداش خود را دریافتی!

خواجه گفت: ای پیر گرامی، من بر پایه دانشها و آزمونهای خود گمان می بردم که بارانی نمی آید. اما اکنون پرسشی دارم و این است که: تو از کجا فهمیدی که باران خواهد آمد؟ پیرمرد گفت: من سگی دارم که هر وقت زوزه کنان وارد آسیا شود، پس از آن باران بیاید...

با همه این تفصیلات و اتهامات، اینکه خلیفه به تحریک خواجه کشته شده باشد، اصلاً معلوم نیست. و آنکه سخنان ابن قیم و دیگران، به ویژه در مورد فلسفه خواجه و عقاید او بسیار دور از واقع و کودکانه بل جاهلانه است.

آری خواجه در ترویج مذهب شیعه اهتمامی تمام داشت و در بزرگداشت عالمان شیعی و سنی، من جمله ابن الی الحدید (در گذشته 655 ه.ق) و برادرش و نیز بسیاری از دانشمندان با دل و جان می کوشید ولیکن فرسنگها از تعصبات خشک و سبک مغزی دور بود و تا می توانست با ارباب تمام مذاهب به مهربانی و محبت رفتار می کرد و بنابراین اگر به تهمت و افتراء او را دشمن اسلام بخوانیم و از نادانی، کشته شدن مردم مسلمان را به فرمان هولاکو از ناحیه او بدانیم، از انصاف دور شده ایم.

### اخلاق و متانت خواجه نصیر؛ تجلیل علامه حلّی:

خواجه مردی حکیم و سیاستمدار بوده و از خواص این دو حالت بیشتر آن است که شخص انسانی شکیباً و بردبار می شود و به هر بادی از جای نمی جنبد.

علامه حلّی در حق او می گوید که خواجه «در اخلاق شریف ترین کسی است که ما تا حال دیده ایم...» و ابن شاکر درباره او گوید "خواجه سخت نیک منظر و خوش رو و کریم و سخی و حلیم و خوش معاشرت و زیرک و هشیار بود و یکی از داهیان زمان به شمار می رفت و آورده اند که شخصی به خدمت خواجه آمد و نوشته ای از آن دیگری به خواجه داد که در آن به خواجه بسیار ناسزا گفته و دشنام داده بود و او را کلب بن

کلب خطاب کرده بود. خواجه به زبانی نرم و لطف آمیز در جواب او نوشت: «و اما اینها که نوشته ای درست نیست چه سگ در زمره چهارپایان است و عوعو می کند و پوست او پوشیده از پشم است و ناخنی دراز دارد و این صفتها در من نیست و به خلاف او قامت من راست و تنم بی موی و ناخنم پهن است. من گویا و خندانم و فصول و خواصی که مراست غیر آن فصول و خواصی است که سگ دارد و آنچه در من است در او نیست و تمام عیوبی را که صاحب نامه ذکر کرده بود، بدین سان جواب گفت بدون آنکه کلمه ای درشت و زشت بنویسد و یا بگوید...»

و همو گوید «خواجه با تقرب و مکانتی که پیش هولاکو داشت، از منافع مسلمانان به ویژه شیعیان و علویان و حکمت دانان و غیر ایشان نگاهبانی می کرد و به آنها احسان و نیکی می کرد و در ابقا آنها در شغلشان کوشا بود و می کوشید که وجوه اوقاف را در محل اصلی صرف کنند و با وجود همه اینها، شخصی متواضع و فروتن و گشاده رو و نیکو معاشرت بود.» اغلب مورخان و اصحاب رجال در حق او و اخلاق او به همین سان سخن گفته اند.

#### تسامح و سعه صدر خواجه نصیر:

خواجه شخصی با تسامح و با وسعت مشرب بود و دانشمندان و عالمان را از هر طبقه و هر مذهبی که بودند بزرگ می داشت و در این میان به تصوف و صوفیان راستین توجه مخصوص داشت و با توجه به کتابهایی که نوشته معلوم می شود که خود او نیز در این ره قدمی راسخ داشته است. در نمط نهم «شرح اشارات»، یعنی «مقامات العارفین» و رساله نفیس «اوصاف الاشراف» چنان سخنان صوفیان را بیان می کند که گویی خود او سالک راه طریقت بوده است. او در این کتاب دوم برخی اتهامات ناروا و جاهلانه را که بر صوفیان بسته اند کشف می کند و در باب توحید و اتحاد سخنان لطیف می گوید و دعاوی منصور حلاج و برخی دیگر از صوفیان را به روشی درست تفسیر می کند. ولیکن به صوفی نمایان و قلندران بیکاره اعتقادی نداشته و آنان را سربار جامعه می دانسته است. «گویند وقتی در برابر سلطان (هولاکو) گروهی از فقیران قلندریه پیدا شدند. سلطان از خواجه پرسید: اینها چه کسانیند؟ خواجه جواب گفت: گروهی زاید و بیهوده اند، بر فور سلطان دستور داد که همه را نابود کردند. کسی را خواجه پرسید مقصود تو از این بیان چه بود؟ گفت: مردم چهار طبقه بیش نیستند: جمعی امیر و وزیر و کسان سلطانند از لشکری و کشوری، دو دیگر بازرگانان و تجارند، سه دیگر پیشه وران و صنعتگران اند و آخرین گروه بزرگان و دهقانانند و آن کس که از زمره این چهار گروه نباشد سربار مردم و در جهان زیاده است.»

#### آثار خواجه نصیر:

خواجه در بیشتر دانشهای متداول روزگار خویش به ویژه فقه و حکمت و کلام و منطق و ریاضیات و فلک و

نجوم و اخلاق و برخی دیگر مهارت شایان داشت و در اغلب این رشته ها تألیفات ارزنده نفیس دارد. فهرست آثار مهم خواجه در «فوات الوفيات» ابن شاکر کتبی (در گذشته 762 ه.ق) و روضات الجنات خوانساری و از همه دقیق تر در آثار مهم خواجه را که به نحوی از انحاء مورد دقت و نظر اهل فن بوده نام می بریم و درباره آنها سخن می گوئیم:

**1- تجرید الاعتقاد**، در علم کلام و آن کتاب در این موضوع از کتابهای دقیق و استوار است و مورد عنایت بسیاری از دانشمندان بوده و بر آن شرح کرده اند یا تعلق زده اند. مهم ترین شرحهای این کتاب از آن علامه حلی، حکیم قوشچی و عبدالقادر لاهیجی است، این شرحها اغلب با اصل چاپ شده است و شرح علامه به سال 1353 هجری در صیدا در مکتبه عرفان چاپ شد و نام آن کشف المراد است و همین شرح نزدیک ترین تفسیری است به مقاصد خواجه طوسی که علامه حلی نوشته است.

**2- شرح اشارات**، ابن سینا در فلسفه، این شرح با شرح فخر رازی بر اشارات به سال 1325 هجری در مصر مطبوعه خیریه چاپ شد و اخیراً دکتر سلیمان دنیا اشارات را در مصر تنها با شرح خواجه و با دقت و حواشی سودمند چاپ کرد. خواجه در این کتاب بسیاری از اشتباهات و نقضهای نابه جای امام را بر شیخ الرئیس جواب گفته ولیکن به هیچ روی از طریق ادب بیرون نرفته و از او به عنوان شارح فاضل یاد کرده است. برای شرح بیشتر در این باره به ترجمه امام فخر رازی نگاه کنید.

**3- التذکره فی علم الهیاء**، و آن کتاب مختصری است که جامع مسائل این فن است و شامل چهار باب است، این کتاب مایه اعجاب دانشمندان گشته و بر آن شده اند که آن را شرح کنند و بر آن تعلیق زنند. از شارحان این کتاب چند تن نام می بریم

1- (نظام الدین نیشابوری معروف به نظام اعرج، که شرح او توضیح التذکره نام دارد.

2- (شرح سیدالشریف علی بن محمد الجرجانی (در گذشته 816 ه.ق)

3- (شرح شمس الدین محمد بن احمد خفری (وفات 960 ه.ق) که از شاگردان صدرالدین محمد دشتکی است، این شرح التکمۀ فی شرح التذکره نام دارد، که در سال 832 پایان یافته است.

4- (قطب الدین محمود بن مسعود شیرازی (در گذشته 710 ه.ق) شاگرد بزرگوار خواجه، که شرح او التحفه الشاهیة نام دارد.

**4- بیست باب**، که در اسطرلاب است و گویند: این کتاب از اسطرلاب اسماعیلیان است، که خواجه زمانی که در قرب آنها بود، تألیف کرد و از جمله غنایمی بود که از اسماعیلیان گرفته شد و عطا ملک جوینی بر آن دست

یافت.

این کتاب در جشن یادبود خواجه در دانشگاه تهران چاپ شد و بر آن چند شرح نوشته اند که از مهم ترین آنها شرح دو تن معروف تر است:

1) شرح نظام الدین بن حبیب الله الحسینی، که آن را به زبان فارسی در سال 873 هجری به پایان آورد.

2) شرح شیخ عبدالعلی بن محمد بن حسن البیرجندی (در گذشته 934 ه.ق) که آن را به سال 893 تألیف کرد.

5- **تحریر اقلیدس**، در اصول هندسه و حساب، خواجه از تألیف این کتاب در 22 شعبان سال 646 فراغ یافت. این کتاب، از کتابهای پراچ خواجه است و متجاوز از یازده شرح بر آن نوشته اند که مهم ترین آنها شرح سید شریف جرجانی و قاضی زاده رومی است، خواجه در آغاز این کتاب گوید «... تحریر این کتاب را پس از تحریر مجسطی آغاز کردم.»

6- **تحریر اکرمانالوس**، حاوی سه مقالت است؛ مقاله نخستین شامل سی شکل و مقاله دوم شامل هیجده شکل و مقاله سوم شامل 12 شکل است.

خواجه از تألیف این کتاب در 21 شعبان سال 663 فارغ شده است.

7- **تحریر المجسطی**، اصل کتاب از آن بطلمیوس است که در هیئت و علم فلک و حرکات نجوم پرداخته و خواجه این کتاب را برای حسام الدین حسن بن محمد سیواسی تحریر کرده است و در 5 شوال سال 644 هجری تمام کرده است. این کتاب را هم گروهی از دانشمندان شرح کرده اند از جمله شمس الدین محمد سمرقندی و نظام الدین اعرج نیشابوری را می توان نام برد.

8- **زیج ایلخانی**، فارسی است و این همان زیجی است که حاصل رصد مراغه به دستور هولاکو بنا شده بود در آن آورده است و پیش از این درباره آن صحبت کردیم. خواجه در مقدمه این کتاب گوید: «... هولاکو خان همدان را قهر کرد و بغداد بگرفت و خلیفه را برداشت، تا حدود مصر بگرفت و کسانی که یاغی بودند نیست کرد و هنرمندان را در همه انواع بنواخت و بفرمود تا هنرهای خویش و رسمهای نیکو نهادند و من بنده نصیر را که از طوسم و به ولایت همدان افتاده بودم، از آنجا بیرون آورد و رصد ستارگان فرمود و حکما را که فن رصد می دانستند چون: مؤیدالدین العرضی که به دمشق بود و فخرالدین مراغی که به موصل بود و فخر خلاصی که به تغلیس بود و نجم الدین دبیران که به قزوین بود، بفرمود تا از آن ولایتها بطلبند و زمین مراغه رصد را اختیار کردند و بفرمود تا کتابها از بغداد و شام و موصل و خراسان بیاوردند، تقریر چنان کرد که منگوی از میان برخاست و بعد از آن رصد ستارگان تمام شد.»...

این کتاب چهار مقاله دارد:

1-در تواریخ؛ -2 در سیر کواکب؛ -3 در اوقات طالع؛ -4 در باقی اعمال نجوم.

بر این زیچ چند شرح معتبر نوشته شده است که بهتر از همه شرح این چند نفر است:

1-زیچ شاهی(11) که آن را علیشاه بن محمد بن القاسم خوارزمی معروف به علاءالمنجم نوشته که به فارسی و مختصر است. مؤلف این کتاب را (عمده الایلخانیه) نام داده و آن را برای محمد بن احمد التبریزی وزیر تألیف کرده است.

2-شرح حسن بن محمد نیشابوری قمی معروف به نظام اعرج و آن شرحی فارسی است که کشف الحقایق نام دارد.(12)

3-شرح غیاث الدین جمشید بن مسعود کاشانی بنام زیچ خاقانی. شارح گوید: این کتاب را در تکمیل زیچ ایلخانی پرداختم و همه آنچه را که از اعمال منجمان استنباط کرده بودم و در هیچ زیچ دیگر نیامده، با براهین در آن گرد آوردم.(13)

**9-اخلاق ناصری**، خواجه این کتاب را به امیر قهستان، ناصرالدین عبدالرحیم محتشم تألیف کرد، چه او از خواجه خواست تا کتاب الطهاره ابن مسکویه را به پارسی ترجمه کند و چون این کتاب فاقد دو قسم و تدبیر منزل بود خواجه این دو باب را خود بر آن افزود. خواجه این کتاب را به دو پادشاه تقدیم کرده است؛ نخست همان ناصرالدین محتشم که نام او را در مقدمه آورده و او را ملک الملوک العرب و العجم خسرو جهان و شهریار ایران خوانده است. ولیکن پس از آنکه به بهانه نامه نگاری خواجه با خلیفه، او را مغضوب داشته و به دژ اسماعیلیان تبعید نموده بود و (پس از آنکه محتشم و گرفتار خان مغول گشته)، خواجه آن مقدمه را بدل نموده و برای آن مقدمه ای دیگر پرداخته به هر حال درک عمیق تر ریشه های تصمیمات خواجه نصیر، خود نیازمند پژوهشهای جامع تری است که امیدواریم دانشجویان بر آن کمر همت بریندند.

به هر حال این کتاب اخلاق ناصری از پرمایه ترین کتب فارسی است که در علم اخلاق و حکمت علمی نوشته شده. رئوس مسائل و مطالب این علم را که حکیمان بزرگ درباره هر سه قسمت تهذیب اخلاق و تدبیر و منزل و سیاست مدن در تألیفات خویش نوشته اند خواجه در این کتاب جمع کرده و در قسمت مبادی این کتاب هم آنچه از مسائل فلسفه شرقی برای فهم مطالب لازم بوده با بهترین اسلوب و نیکوترین طرزی نگاشته است.

**10-اوصاف الاشراف**، رساله کوچکی است از خواجه در سیر و سلوک و اخلاق صوفیان که پس از اخلاق ناصری تألیف کرده است. خواجه این کتاب را به خواهش شمس الدین محمد جوینی وزیر پرداخته و آن را بر شش باب نهاده است. این کتاب را «رکن الدین، محمد بن علی الجرجانی» به تازی درآورده است. این کتاب مکرر چاپ شده است.

**11-الادب الوجیز للولد الصغیر**، اصل این کتاب از عبدالله بن المقفع (کشته 142 ه.ق) است و خواجه این

رساله را به دستور مخدوم نخستین خود ناصرالدین محتشم قهستان به فارسی درآورده است. خواجه این رساله را مطابق روش ابوالمعانی نصرالله منشی در ترجمه کليلة و دمنه و بهأالدین محمدبن حسن بن اسفندیار کاتب در ترجمه نامه تنسر به آیات و اشعار عربی و فارسی مزین ساخته است و مثل دو مترجم مذکور برای آنکه نگاشته خود را به زبان ادبی انشأ کند مطالب اصل کتاب را گرفته و آن را با زواید آزادانه در قالب فارسی ریخته است.

**12- جواهر الفرایض**، که برخی آن را الفرایض النصیریة علی مذهب اهل البیته خوانده اند، رساله مختصر و جامعی است در اصول علم فرایض و مواریث و گویا این تنها کتابی است که خواجه در فقه نوشته و از او باقی است. در این کتاب خواجه از کتاب تحریر استاد خویش معین الدین سالم بن بردران مصری نقل می کند.

**13- اساس الاقتباس**، این کتاب در فن منطق است و پس از منطق شفای ابن سینا بزرگ ترین و مهم ترین کتابی است که در این علم تألیف شده است.

کتاب مذکور نه مقاله دارد و هر مقاله، خود به چند فن و هر فن و به چند فصل منقسم می شود بدین قرار:

مقاله اولی- در مدخل منطق که آن را به یونانی ایساغوجی گویند.

مقاله دوم- در مقولات عشر و آن را به یونانی قاطیغوریاس نامند.

مقاله سوم- در اقوال جازمه که آن را به یونانی باری ارمیناس گویند.

مقاله چهارم- در علم قیاس که آن را به یونانی آنالوطیقای اول نامند.

مقاله پنجم- در برهان که آن را به یونانی آنالوطیقای دوم نامند.

مقاله ششم- در جدل که آن را به یونانی طوبیقا خوانند.

مقاله هفتم- در مغالطه که آن را به یونانی سوفسطیقا نامند.

مقاله هشتم- در خطابه که آن را به یونانی ریطوریکا خوانند.

مقاله نهم- در شعر و آن را به یونانی بوطیقا نامند.

این کتاب را خواجه به سال 642 تألیف کرد و آقای مدرس رضوی آن را در سال 1326 در جزو انتشارات دانشگاه تهران چاپ کرده است. گفتنی است که برخی، تعداد آثار خواجه را از کتاب و رساله به 168 عدد نیز رسانده اند.

### آرای فلسفی خواجه نصیر:

کاری که خواجه در استوار کردن مبانی فلسفه مشأ کرد از همه کارهای او بهتر بود، به ویژه برای گروهی که ارسطو را استاد مسلم و حقایق عالم را با فلسفه او بیان شده می پنداشتند.

حکیمان اسلام، غالباً اقوال ارسطو و افلاطون را مانند اصل ثابت علمی می پذیرفتند و اشتباه و خطا و اختلاف

آنها را، از شدت اعتقاد تأویل می کردند. گفتار ابونصر فارابی در مقدمه الجمع بین الرايين و دفاع سخت ابن سینا از تعلیمات و آراء ارسطو در کتب خود به خصوص کتاب شفا نمودار این حسن اعتقاد و تعصب است. دیگران نیز عقیده ای نزدیک بدین دو تن داشتند تا بدانجا که برای متأخران، حقی در اصابت واقع و یافتن مطلبی اضافه بر آنچه حکیمان یونان گفته بودند، قائل نمی شدند.

در این میان اشخاصی از قبیل ابوبکر محمدبن زکریای رازی (در گذشته 313-20 ه.ق) و ابوریحان محمدبن احمد بیرونی (در گذشته 440 ه.ق) هم گاهی پدید می آمدند که خود دارای افکار تازه بودند و به دیگران نیز حق می دادند که آراء یونانیان را باطل کنند و بر آن نکته ای بیفزایند. مناظرات رازی با ابوحاتم محمدبن حمدان رازی (در گذشته 322 ه.ق) حاکی از وسعت نظر پسر زکریا و جمود فکر ابوحاتم رازی است.

پس از انتشار کتب ابن سینا و شهرت و آوازه شگرف او در سده پنجم، حکیمان اسلام با نوعی از تعصب، کتب او را درس می دادند و راستی آنکه فلسفه به جای تحقیق در اسرار آفرینش نزد بسیاری از حکمت پژوهان، عبارت شده بود از بحث در اقوال ابن سینا و تدریس کتب او. چنان که جمعی به دفاع از ابن سینا می پرداختند و بعضی نیز سخنان وی را رد می کردند. ابوحامد غزالی در مقدمه تهافت الفلاسفه گفته است که: هرگاه ما بطلان نظر فارابی را و ابن سینا را ثابت کنیم، در نتیجه، بطلان اصول فیلسوفان مقرر خواهد گشت. عمر خیام از هواخواهان ابن سینا بود و در این باره اصرار می ورزید.

فخرالدین محمد بن عمر رازی (در گذشته 606 ه.ق) مشهور به فخر رازی که در جدل و علوم نظری سخت قوی پایه بود و در بحث تا بدان مایه گستاخ بود که پس از نقل حدیث و روایت از حضرت رسول اکرم می گفت: محمد تازی چنین گفت و محمد رازی چنین می گوید، بر گفته های پیشینیان خاصه، ابن سینا اعتراضات و شکوک گوناگون وارد ساخت. شاگردان و پروردگان مکتب وی از قبیل: شمس الدین عبدالحمیدبن خسرو شاهی (در گذشته شوال 652 ه.ق) و شمس الدین احمدبن الخلیل الخویی (در گذشته 637 ه.ق) و افضل الدین محمد بن ناماور خونجی (در گذشته 646 ه.ق) و تاج الدین محمد بن الحسین الأرموی (در گذشته 654 ه.ق) و اثیرالدین مفضل بن عمر ابهری (در گذشته 660-3 ه.ق) در بلاد روم و سوریه و عراق پراکنده شدند و تعلیمات استاد خود را منتشر ساختند و بیش از پیش در سست کردن عقاید مشائیان به ویژه شیخ رئیس کوشیدند. تا اینکه خواجه نصیر محمدبن حسن طوسی (در گذشته 672 ه.ق) به دفاع از ابن سینا برخاست و شکوک و ایرادهای فخرالدین رازی و شاگردان او را با دلیلهای استوار و تقریری حکیمانه رد کرد چندان که طریقه ابن سینا بار دیگر سمت قبول یافت و بر جای محکم خود نشست.

از این مقدمه کلی چند مطلب مهم می توان فهمید:

نخست اینکه: سیر فلسفه ابن سینا تا زمان خواجه چه بوده است.

دوم اینکه: خواجه با تمام قوی در تشیید بنیان حکمت ابن سینا کوشیده است. حتی گاهی عقاید مشائیان را تزییف و برخی اوقات سخنان ابوالبرکات بغدادی (در گذشته 547 ه.ق) صاحب المعتر و شیخ اشراق (در گذشته 587 ه.ق) را بر آرا شیخ رئیس ترجیح داده و بهتر دانسته است.

### شماری از عقاید خواجه:

گفتنی است که افکار تازه و عقاید اصلی خواجه بیشتر در کتاب تجرید العقاید به چشم می خورد و خود در آغاز این کتاب می گوید: «... من این کتاب را بر بهترین روش ترتیب و تنظیم کردم و آنچه را که با دلیل برایم ثابت گشته و معتقد خود قرارش داده ام در این کتاب گنجانیده ام»...

1- گروهی از متکلمان و حکیمان وجود و عدم را تعریف به حد و رسم کنند. متکلمان گویند: موجود چیزی است که ثابت العین باشد و معدوم آن است که منفی العین باشد. حکیمان گویند: موجود آن است که بتوان از او خبری داد و معدوم آن است که نتوان از او خبر داد. خواجه گوید: این تعریفها همه فاسد است و نادرست چه شامل دور می شوند زیرا «ثابت» مترادف «موجود» و «منفی» مترادف «معدوم» است سپس گوید که: مراد از تعریف وجود، شرح و تعریف لفظ است و تبدیل لفظی به لفظ دیگر که روشن تر و واضح تر از اولی است و این از آن روست که چیزی شناخته تر و عام تر از وجود نیست تا بتوان آن را وسیله تحدید و تعریف وجود دانست و نظیر این قول است سخن حاجی سبزواری در اول منظومه حکمت:

معرفة الوجود شرح الاسم / وليس بالحد ولا بالرسم

مفهومه من اعرف الاشياء / و كنهه في غاية الخفاء

و شیخ رئیس در کتاب نجاه گوید: «وجود جز به شرح اسم قابل تعریف نیست، چه او مبدأ و پایه همه شرحهاست، پس شرحی نتواند داشت، ولیکن صورت آن - بدون آنکه واسطه ای داشته باشد - در ذهن هست».

2- خواجه در شرح اشارات، نمط هفتم، درباره علم خدا با شیخ رئیس مخالفت کرده و می گوید: «اگر جز این بود که در آغاز این کتاب با خویشان شرط کردم که هر جا عقیده خود را با نظر شیخ مخالف دیدم آن را ذکر نکنم راه گریز از این مضایق و تنگیها و غیر آن را بیان می کردم. ولیکن باید به شرط وفا کرد. با وجود این از دل خویش رخصت نمی یابم که در این باره اصلاً به چیزی اشاره نکنم. از این رو در اینجا اشارتی کوتاه می کنم، برای کسی که طالب آن است. اینک گوئیم: اگر گفتار شیخ را در این باب که گوید: «علم باری تعالی به حصول صور در ذات او حاصل می گردد»، پذیرفتن اشکالات زیر لازم می آید:

نخست اینکه: ذات واحد بسیط، فاعلی و قابل آن صورتهای می شود، این امر مستلزم پدید آمدن ترکیب در ذات خدا می گردد؛

دوم اینکه: ذات واجب محل به صفات زاید غیراضافی و غیرسلبی متصف می گردد در حالی که بطلان صفات حقیقی برای ذات واجب ثابت است.

سوم اینکه: ذات واجب محل معلومات ممکن و متکثر می شود.

و بالاتر از همه در این صورت، باید معلول اول ذات باری، مباین خود او نباشد، بلکه قائم به ذات او باشد و باری تعالی چیزی مباین ذات خویش نیافریده باشد چه بر این تقدیر معلول اول تصورات ذهنی یا صور علمیه خواهد بود نه موجودات و اعیان خارجی، در حالی که عدم تباین معلول نخستین با ذات باری خلاف آن چیزی است که حکیمان و فیلسوفان پیشین بدان رفته و مقرر کرده اند. سپس قول افلاطون را آورده که گوید: صور معقول قائم به ذات باری هستند و گویی در این را عقیده شیخ اشراق را که «علم خدا را حضوری می داند.» پسندیده است ولیکن از او در «شرح اشارات» نامی نمی برد.

3- به نظر خواجه اصفاف ذات باری به علیت در حق او نقص است، زیرا این امر موجب می شود که او سبب موجب باشد نه سبب مختار و نیز خصوصیت یا حیثیتی که در زمان ایجاد معلول همراه اوست، در قدمت، با او انباز باشد و این صورتی از شرک است.

از این رو خواجه «علیت» را صفتی از «امر» خدا که در قرآن آمده قرار می دهد؛ «و ما امرنا الا واحد کلمح البصر» و نیز: «انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون.» و از این راه است که خواجه به توحید صرف و تنزیه محض می رسد.

4- خواجه در حقیقت مکان نیز با شیخ اختلاف داشته و رأی او را نپسندیده است. می دانید که افلاطون و بیشتر اشراقیان گویند: مکان، بعد مساوی با بعد متمکن است و مراد از متمکن چیزی است که در مکان جای می گیرد.

ارسطو و بیشتر مشائیان از جمله ابن سینا گویند: مکان سطح باطن جسم حاوی است که با سطح ظاهر جسم محوی مماس باشد.

خواجه در کتاب صراحه می گوید: «معقول آن است که مکان بعد مساوی با بعد متمکن است و امارت و دلایل با آن سازگارتر است. (14)» و دلیل بر این قول آن است که معقول از مکان، بعد داشتن است زیرا هرگاه کوزه ای تهی از آب فرض کنیم تصور ابعادی می کنیم که جرم کوزه را احاطه کند، به نحوی که اگر پر از آب شود آب تمام آن ابعاد را فراگیرد- و به طوری که علامه حلی می گوید: این قول را ابوبکر کات بغدادی نیز اختیار کرده و روش متکلمان هم نزدیک به این روش است (15).

5- گفته اند خواجه در شماره افلاک نیز با شیخ رئیس اختلاف دارد و بنده تا حال آن را جایی ندیده و نفهمیده ام، چه نه در شرح اشارت و نه شرح تجرید علامه حلی به این مطلب اشارتی رفته است.

6- می دانید که درباره حقیقت جسم دو نظر مهم ابراز شده است، نخست آنکه: جسم را مرکب از هیولی و صورت پنداشته اند و این نظر ارسطو و مشائیان است و شیخ رئیس نیز همین مذهب دارد، دلیل عمده این گروه آن است که در جسمی که قابل اتصال و انفصال است باید ماده ای ثابت که پذیرای آن دو باشد. دوم آنکه: گویند جسم از ذرات کوچک سختی درست شده که از غایت خردی و سختی قسمت پذیر نیست و این عقیده «ذیمقراطیس (16)» و معتقدان به اجزأ می باشد، عقیده متکلمان نیز در باب جسم نزدیک به همین مذهب است.

یک عقیده سوم هم سهروردی مقتول ابراز داشته و آن این است که: «ماده المواد جسم، مطلق است. جزء آن نیست (17) (و به دلایل متعدد قول مشائیان را در باب صورت و هیولی رد کرده است. به هر حال خواجه در کتاب تجرید الاعتقاد دلیل معروف اثبات هیولی را درست ندانسته و نامعقول شمرده است و گوید: «اینکه جسم قبول اتصال و انفصال کند به سبب ثبوت ماده ای جز جسم، بدان علت که امری محال پدید آید اقتضاً ندارد» (18) مقصود آن است که جسم بسیط را جزئی نیست و قبول انقسام اقتضای ثبوت ماده ای است که هر گاه آن را قسمت کنیم محال است که آن ماده بر وحدت خویش باقی بماند بلکه برای هر جزء آن ماده ای جداگانه حاصل می شود، پس اگر ماده هر جزئی بعد از قسمت حادث شود تسلسل لازم می آید، زیرا در نزد مشائیان هر حادثی ناچار ماده ای دارد و اگر این ماده قبل از قسمت هم موجود باشد لازم می آید که فرض وجود مواد بی نهایی در ماده جسم از روی امکان پذیرش انقسامات غیرمتناهی، ممکن باشد (19).

#### پی نوشت ها:

- 1- زیدان، جرجی، آداب اللغة العربیة، 234/3 «... فزها العلم فی بلاد المغول علی ید هذا الفارسی، کانه قبس منیر فی ظلمة مدلهمة».
- 2- شمس قیس رازی، المعجم فی معاییر اشعار العجم، د، مقدمه چاپ علامه مرحوم محمد قزوینی.
- 3- کتبی، ابن شاکر، فوات الوفيات، 2/149-50، چاپ مصر، 129 ه.ق.
- 4- عزاوی، عباس، تاریخ علم الفلك فی العراق، 32-9، و خوانساری، روضات الجنات، 583، چاپ تهران.
- 5- مجمع الاداب، 256، چاپ هندوستان.
- 6- احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی، تألیف مرحوم مدرس رضوی، 29.
- 7- کتبی، ابن شاکر، فوات الوفيات، 149 و مجله العرفان، سال 47، شماره 4، ص 330 و زیدان، جرجی،

- تاریخ التمدن الاسلامی، 214/3. اینک عین عبارت کتبی ...» وابتنی نصیرالدین الطوسی بمراغه قبه و رسداً عظیماً. واتخذ فی ذلك خزانه فسیحه الارجا و ملاًها من الكتب التي نهبت من بغداد والشام و الجزیره، حتی تجمع فیها زیاده علی أربعمائه ألف مجلداً.)
- 8- کتبی، ابن شاکر، فوات الوفيات، 151/2 چاپ مصر. «... و كان يعمل الوزارة لهولاكو من غیران یدخل یده فی الاموال و احتوی علی عقله حتی انه لا یركب و لا یسافر الا فی وقت یأمره»...
- 9- برای اطلاع رجوع کنید به کتاب: کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، چاپ قم (مکتبه المصطفوی، بی. تا.)
- 10- نعمه، شیخ عبدالله، فلاسفه الشیعہ، 501 و 474، چاپ بیروت.
- 11- حاجی خلیفه، کشف الظنون، 16/2. باید دانست که این غیر از آن (زیج شاهی) است که خود خواجه نوشته و نجم الدین لبودی آن را شرح کرده و (زیج زاهی) نام داده است، خواجه این کتاب را به نام رکن الدین خورشاه اسماعیلی پرداخته است.
- 12- نعمه، شیخ عبدالله، فلاسفه الشیعہ، 497 و حاجی خلیف، کشف الظنون، 318/2.
- 13- حاجی خلیفه، کشف الظنون، 15/2.
- 14- والمعقول من الاول البعد (ای البعد المساوی بالبعد المتمکن) فان الامارات تساعد علیه...»
- 15- حلی، علامه، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، 111، چاپ قم.
- 16- Democritus (023-0641 ق.م) بنیانگذار مذهب ذره (= ذره انگاری = Atomism)
- 17- سهروردی، حکمه الاشراق، 74-80، چاپ هانری کربن.
- 18- ولا یقتضی ذلك ای قبول الجسم الاتصال و الانفصال، ثبوت ماده سوی الجسم لاستحاله وجود مالایتناهی «...»
- 19- حلی، علامه، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، 110 چاپ مکتبه مصطفوی قم و آثار و احوال خواجه، به قلم آقای مدرس رضوی، 103-4.